ارتباطات انسانی

فرهنگی، علی اکبر

دوست دارد مثل شهرتش، فراتر از بام سیاست گام بردارد و «فرهنگ» را چونان چتری گسترده بر سر اقتصاد و ارتباط و سیاست بگیرد، تا در سایه‏سارا من آن، «ارتباطات انسانی» را جایگزین «ارتباطات غیرانسانی» کند.

از نگاه او، در جهانی که اکنون به مدد ابزارها و فن‏آوری‏های ارتباطی نوین به تعبیر «مک لوهان» به صورت دهکده‏ای کوچک درآمده، بی‏کلمه و کلام و در ارتباطی غیرکلامی نیز می‏توان زیست، آنچنان که اجداد انسان قرن‏ها زیسته‏اند، اما زندگی، بدون «ارتباط انسانی»، از آنگونه که او می‏شناسد، ناممکن است.

از همان روزگار نوجوانی و جوانی، کشتی توفان زده ذوق و ذهنش، به هر ساحلی سرکوفت تا پهنه جهان را تنها از روزن تنگ یک روستا و یک شهر نبیند؛ می‏خواست دنیا را از پنچره‏ای به بزرگی دنیا نظاره کند. چنین بود که عطش علم و آگاهی، وادی به وادی، شهر به شهر و کشور به کشور او را چون مسافر سرگردان، از این سوی زمین، به آن سوی جهان کشاند. این کشتی توفان زده، گرچه مدت‏ها در بندرهای گوناگون علم و دانش اقامت داشت، او بیشتر در ساحل سبز شعر و اندیشه پهلو گرفته است.

دکتر علی‏اکبر فرهنگی؛ اندیشمند چند ساحتی و فرزانه کشورمان، با همان چهره مهربان و آرام، اینک در دفتر کیهان فرهنگی برابر ما نشسته است.

با استاد قرار گذاشته‏ایم که گفت‏وگوهایمان در دو بخش سامان بگیرد؛ بخش نخست، بی‏حضور شاگردان، و بخش دوم با حضور تنی چند از شاگردان پرشماری که او در بیش از دو دهه، تربیت کرده است. شاگردان باوفایی چون: سرکار خانم بیات، دکتر غلامرضا آذری و امیدعلی مسعودی. بزرگوارانی که وقتی آنها را به این گفت‏وگو فرامی‏خوانیم، در هر کار و موقعیتی که هستند، حق پدری و تربیت استاد را پاس می‏دارند و مشتاقانه و صمیمانه، زیر یک سقف، با ما از اخلاق و آثار استاد سخن می‏گویند. در خور ذکر است که گفت‏وگوی دیگری نیز با دکتر سلطانی‏فر، یکی دیگر از شاگردان استاد فرهنگی، جداگانه انجام داده‏ایم که در صفحات بعد می‏خوانید.

دکتر علی‏اکبر فرهنگی در سال 1321 در خانواده‏ای متوسط و فرهنگی در تهران تولد یافت، اما بنا به سنتی که هنوز هم کم و بیش در برخی از خانواده‏های اصیل طالقانی رواج دارد، شناسنامه‏اش را از طالقان گرفتند. پدرش، علی‏اصغر فرهنگی؛ کارمند وزارت بهداری، و مادرش بهره‏ور از تحصیلات قدیمی بود ود ر خانه قرآن و حافظ می‏خواند. پدربزرگ دکتر فرهنگی، مرحوم شیخ مهدی طالقانی ملقب به «غواص» از شعرای دوره قاجار و مرثیه‏سرایی ماهر بود.

تحصیلات ابتدایی دکتر فرهنگی در مدرسه جامی تهران در محله عشرت‏آباد و دوره متوسطه‏اش در مدرسه مروی طی شد. وی در سال 41 دیپلم ریاضی گرفت و در امتحان کنکور رشته دندانپزشکی قبول شد. ولی به دلیل بی‏علاقگی، آن رشته را ادامه نداد و یک سال زبان انگلسیسی خواند.

دکتر فرهنگی در سال 42 در رشته مدیریت بازرگانی در مدرسه بازرگانی پذیرفته شد و لیسانس گرفت. سپس به سربازی رفت و با عنوان افسر وظیفه در نیروی هوایی خدمت کرد. وی در سال 48 در کنکور علوم اجتماعی شرکت کرد و در رشته جامعه‏شناسی فوق‏لیسانس گرفت. سپس با هزینه شخصی خود برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در سال 1351 در رشته مدیریت بازرگانی موفق به اخذ فوق لیسانس دوم خود از دانشگاه «اوکلاهما» شد. دکتر فرهنگی در همین سال به ایران آمد و با مدرک فوق‏لیسانس در مدرسه عالی مدیریت گیلان به عنوان استادیار مشغول به کار شد و بعد از چهارسال تدریس، در سال 55 برای تحصیلات تکمیلی مجدداً به آمریکا رفت و در رشته مدیریت در دانشگاه «اوهایو» به تحصیل پرداخت و در سال 57 دکترا گرفت.

پایان‏نامه او در این مقطع «بنیادهای فلسفی و ساختار سازمانی دانشگاههای جدید در مقایسه با حوزه علمیه ایران» بود. از آن پس، وی در دانشگاه اوهایو استخادم شد و در خلال تدریس در رشته مدیریت در این دانشگاه به تحصیل رشته ارتباطات مشغول شد و دکترای دوم خود را نیز در این رشته دریافت کرد. دکتر فرهنگی فوق‏دکترای خویش را نیز با تحقیق درباره سازمان‏های بازرگانی کشورهای در حال توسعه، بویژه خاورمیانه در رشته ارتباطات سازمانی در سال 62 دریافت کرد. وی در سال 62 در دوره نخست‏وزیری مهندس موسوی به دعوت کمیته جذب نیروهای متعهد و متخصص به ایران دعوت شد و با همه دشواری‏هایی که بر سر راه بود، به ایران آمد و در دانشگاه الزهراء به تدریس مشغول شد و سپس به دانشکده مدیریت دانشگاه تهران رفت.

بخشی از زندگی دکتر فرهنگی در ارتباط با مشاوره سازمانی بوده است. او تاکنون به سازمان‏های مختلفی چون: ایران خودرو، پارس خودرو، ماشین‏سازی تبریز، تراکتورسازی ایران، فولاد خوزستان، ذوب‏آهن و فولاد ایران، شرکت ملی نفت وچند سازمان مشابه دیگر مشاوره داده است.

در کارنامه علمی-پژوهشی دکتر فرهنگی، شماری از اولین‏ها خودنمایی می‏کند. او اولین استاد دانشکده مدیریت دانشگاه تهران پس از پیروزی انقلاب اسلامی و اولین کسی است که در زمینه «ارتباطات غیرکلامی» و «ارتباطات انسانی» در زبان فارسی کتاب نوشته است.

دکتر فرهنگی در سوابق خدمات آموزشی خود، این مسوءولیت‏ها را نیز به عهده داشته است: ریاست گروه مدیریت دولتی، سردبیری مجله انگلیسی زبان مشترک بین تهران و دانشگاه آلمان با عنوان «کارآفرینی» و سردبیر مجله «مطالعات مدیریت دولتی ایران» .

وی علاوه بر تدریس در دوره‏های متعدد دکترا، کارشناسی ارشد و کارشناسی در دانشگاه‏های مختلف، در سازمانهای تخصصی چون: مرکز آموزش مدیریت دولتی، سازمان مدیریت صنعتی، مرکز آمزش‏های دیپلماتیک وزارت امور خارجه، مرکز آموزش وزارت نیرو، دانشکده علوم استراتژیک و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز تدریس داشته است.

از دکتر فرهنگی علاوه بر چاپ دهها مقاله پژوهشی، 22 عنوان کتاب در زمینه‏های مختلف ادبیات، ارتباطات و مدیریت بازرگانی منتشر شده و سه عنوان کتاب نیز از او در دست چاپ است.

کیهان فرهنگی: جناب دکتر فرهنگی! با تشکر از شما به‏خاطرت حضورتان در کیهان فرهنگی، تقاضا می‏کنیم گفت‏وگو را به رسم دیرینه ما، از تولد، خانواده و کودکی آغاز کنید.

دکتر علی‏اکبر فرهنگی: بسم‏الله الرحمن الرحیم و به نستعین. علی‏اکبر فرهنگی هستم و همانطور که در شناسنامه‏ام آمده، متولد سال 1321 در روستای «آرتون» طالقانم. من در حقیقت در تهران به‏دنیا آمدم، اما والدینم بنابه رسمی که آن‏موقع در بین طالقانی‏ها بود و حالا هم کم و بیش هست، شناسنامه‏ام را از طالقان گرفتند تا ریشه طالقانی ما فراموش نشود. آن‏زمان پدرم تازه به تهران آمده بود و در وزارت دارایی استخدام شده بود.

کیهان فرهنگی: دوران کودکی را هم در تهران بودید؟

دکتر فرهنگی: بله، دوره طفولیت من در کوچه سعادت در خیابان خیام و نزدیک میدان اعدام سابق سپری شد. ایام تابستان را ما طبعاً به طالقان می‏رفتیم و بخش عمده‏ای از خاطرات من در آنجا شکل گرفت.

مرحوم پدربزرگم از بنیانگذاران فرهنگ بود و تسمیه «فرهنگی» ما هم به کار ایشان برمی‏گردد. آن‏زمان پدربزرگم مدیر فرهنگ مازندران بود و من کلاس اول دبستان را با ایشان در شهسوار سابق یا تنکابن فعلی گذراندم، اما مجدداً مرا به تهران پیش پدر و مادرم برگرداندند. تحصیلات ابتدایی را در مدارس جامی و اقدسیه تهران طی کردم و بعد که به دبیرستان رفتم، منزل ما در خیابان گرگان بود. ابتدا به مدرسه تقوی و بعد به مدرسه مروی نزدیک بازار تهران رفتم و دیپلم گرفتم.

کیهان فرهنگی: در دوره دبیرستان در چه رشته‏ای درس می‏خواندید؟

دکتر فرهنگی: رشته من ریاضی بود اما به دروس حوزوی هم علاقه داشتم. یادم هست وقتی که به مدرسه تقوی می‏رفتم، ساعت سه یا چهار بعدازظهر که مدرسه تعطیل می‏شد، به حلقه درس مدرسه مروی می‏رفتم و در بحث‏ها شرکت می‏کردم. علی‏الخصوص بحث‏های فلسفه و منطق آقای شهابی برایم خیلی گیرایی داشت.

کیهان فرهنگی: استاد! در دوران نوجوانی بیشتر با آثار چه کسانی آشنایی داشتید و به‏طور معمول چه آثاری در منزلتان برای مطالعه وجود داشت؟

دکتر فرهنگی: پدرم باسواد بود و مادرم سواد قرآنی داشت و در منزل قرآن و حافظ می‏خواند. کتاب‏هایی که در دسترس ما بود، بیشتر متون مذهبی ادبی رایج در آن دوران، یعنی قرآن، دیوان حافظ، گلستان سعدی و شاهنامه بود. پدربزرگ و مادربزرگم باسواد بودند و تأثیر زیادی برمن داشتند و حتی یادم هست قبل از این‏که به مدرسه بروم، برایم شاهنامه می‏خواندند و من قسمت‏هایی از آن‏را حفظ کرده بودم.

کیهان فرهنگی: اولین آثاری را که بیرون از منزل تهیه کردید و خواندید به‏یادتان مانده است؟

دکتر فرهنگی: بله، اولین کتاب‏هایی که خارج از منزل خریدم و مطالعه کردم، کارهای مرحوم حکیم الهی بود، بعد هم کارهای حسین مسرور، مثل ده‏نفر قزلباش. اینها را در دوره ابتدایی خواندم. من مطالعه را خیلی زود شروع کردم.

کیهان فرهنگی: به‏نظر می‏رسد از همان زمان، شما روح جست و جوگری داشتید و می‏خواستید از هرچیزی به‏اصطلاح سردرآورید.

دکتر فرهنگی: درست است. من وقتی به دوران نوجوانی و جوانیم فکر می‏کنم می‏بینم روح ناآرامی داشتم و می‏خواستم با جست‏وجو و کاوش همه‏چیز را یاد بگیرم، از ادبیات بگیرید تا ریاضی و علوم حوزوی. یک زمانی هم به این نتیجه رسیدم که برای استفاده از متون اصلی دینی باید زبان عربی بخوانم. یادم هست آن زمان نزدیک دروازه شمیران آموزشگاهی درست شده بود به اسم «دارالعلوم العربیه» آنجا رفتم تا زبان عربی را یاد بگیرم.

کیهان فرهنگی: این کلاس‏ها را مرحوم آقای نجفی که از روحانیون مهاجر بود اداره می‏کرد. فرزند ایشان، آقای دکتر نجفی هم در دانشگاه تهران زبان عربی تدریس می‏کرد.

دکتر فرهنگی: باور کنید آن موقع، صبح که از خواب بیدار می‏شدم، همینطور دنبال این‏گونه مسایل می‏رفتم و وقت می‏گذاشتم، چون انگیزه داشتم. به‏هرحال، دوره دبیرستان را که تمام کردم دیگر به سنی رسیده بودم که مثل جوانان دیگر باید مسیر زندگی‏ام را مشخص می‏کردم. بعضی ازدوستانم درس را رها کردند و دنبال کار رفتند و در ارتش یا جاهای دیگر استخدام شدند. من ابتدا در کنکور پزشکی شرکت کردم و در رشته دندانپزشکی قبول شدم، ولی بعد احساس کردم که این رشته مرا راضی نمی‏کند. به‏همین‏خاطر آن‏را رها کردم و به دانشکده زبان‏های خارجی رفتم و زبان انگلیسی خواندم؛ اما یک‏سال بیشتر ادامه ندادم و بعد در کنکور دانشکده مدیریت بازرگانی شرکت کردم و قبول شدم.

کیهان فرهنگی: واقعاً رشته موردعلاقه شما چه چیزی بود؟

دکتر فرهنگی: ایده‏آل من رشته جامعه‏شناسی و علوم مربوط به آن بود. سال 42 یا 43 که رسید، شخصیت من دیگر شکل گرفته بود و به این نتیجه رسیدم که باید در همین رشته علوم اجتماعی تحصیل کنم. دوره لیسانس را در یک مسیر نسبتاً همواری به‏پایان بردم و بعد در کنکور فوق‏لیسانس شرکت کردم و در رشته روابط بین‏الملل قبول شدم، اما به توصیه اساتیدی مثل دکتر جهانگیر صوفی، آقا دکتر حسین وحیدی و آقای دکتر فرشید ورد به این رشته نرفتم.

کیهان فرهنگی: آن اساتید چه رشته‏ای را برای ادامه تحصیلاتتان پیشنهاد می‏کردند؟

دکتر فرهنگی: آنها می‏گفتند: بهتر است در شته خودت «جامعه‏شناسی» ادامه تحصیل بدهی. من هم موقتاً فوق‏لیسانس را رها کردم و به خدمت نظام رفتم.

دوره مقدماتی خدمت نظام وظیفه را در شیراز طی کردم و زمانی که درجه گرفتم، به نیروی هوایی رفتم و در پایگاه سوم شکاری آن زمان و «نوژه» فعلی، خدمت کردم. تابستان سال 48 که خدمت نظام وظیفه‏ام تمام شد، به استخدام وزارت نیرو درآمدم و بلافاصله در کنکور فوق لیسانس جامعه‏شناسی شرکت کردم؛ اما مشکل این بود که لیسانس من در رشته مدیریت بازرگانی بود و مسوولان دانشگاه تهران اجازه نمی‏دادند به رشته جامعه‏شناسی بروم. بالاخره قرار شد با آقای دکتر غلامحسین صدیقی صحبت کنم. مرحوم دکتر صدیقی هم اخلاقش متغیر بود، یک روز حال خوشی داشت و یک روز نداشت. خوشبختانه من روزی خدمتشان رفتم که حال خوشی داشت! گفت: بله جانم!- خیلی لفظ قلم صحبت می‏کرد- من با ترس و لرز گفتم: می‏خواهم در کنکور فوق لیسانس جامعه‏شناسی شرکت کنم، اما می‏گویند لیسانس تو مدیریت بازرگانی است و نمی‏شود. گفت: کارنامه‏ات را ببینم! گرفت و دید و گفت: تو که اصلا درسی مربوط به جامعه‏شناسی نخوانده‏ای، چطور می‏خواهی به این رشته بیایی؟ گفتم: استاد! علاقه دارم. نگاهی به من کرد و گفت: بسیار خب، اگر می‏خواهی پنجاه تومانت را ضایع کنی برو ثبت نام کن! من رفتم و ثبت نام کردم و چون زبان انگلیسی‏ام خیلی خوب بود، آن سال شاگرد اول شدم و به همین خاطر از آن پس آقای دکتر صدیقی خیلی به من عنایت و محبت پیدا کرد.

به هر حال، درس‏هایم را که تمام کردم، قبل از این که رساله‏ام را تمام کنم و تحویل بدهم به آمریکا رفتم و وارد دوره کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی شدم و خیلی سریع رساله‏ام را تحویل دادم و به ایران برگشتم.

کیهان فرهنگی: یعنی در آن موقع دو فوق لیسانس متفاوت در جامعه‏شناسی و مدیریت داشتید، با این دو مدرک چه کار کردید؟

دکتر فرهنگی: من بی‏درنگ به استخدام مدرسه عالی مدیریت گیلان که آن زمان تازه شروع به کار کرده بود درآمدم و از سال 1350 عضو هیات علمی شدم و بعد از حدود دو سال تدریس درآنجا، مجددا برای ادامه تحصیل به آمریکا رفتم.

کیهان فرهنگی: باز هم برای فوق لیسانس در رشته‏ای دیگر؟

دکتر فرهنگی: (باخنده)، نخیر، این بار به دانشگاه اوهایو رفتم تا دکترا بگیرم و گرفتم. بعد همانجا استخدام شدم و کار تدریس را شروع کردم و ضمن تدریس به تحصیل ادامه دادم و یک دکترای دیگر هم گرفتم. در همین زمان بود که جریان انقلاب پیش آمد. سال 58 یا 59 در نامه‏ای به دانشگاه گیلان نوشتم که من در آمریکا دو دکترا گرفته‏ام، یکی در مدیریت و یکی در ارتباطات، حالا هم مشغول تدریس هستم، می‏خواهم به ایران برگردم، چه کنم؟ آنها در پاسخ، نامه محبت‏آمیزی نوشتند و متذکر شدند که ما اینجا نیازی به وجود شما نداریم و همانجا باش! من هم کارم را همانجا ادامه دادم تا این که در سال 62 هیاتی از ایران به آمریکا آمد و حاج آقا محفوظی هم در این هیات بود. من دوستی در ایران داشتم که اهل قلم بود و خیلی دنبال کار مرا می‏گرفت که به ایران برگردم. پدرم هم خیلی اصرار داشت که به ایران بیایم. من هم نظرم این بود که بالاخره باید یک کار دانشگاهی در ایران به من بدهند که بیایم وگرنه بیایم چه کنم؟ پدرم آن موقع حتی پیش آقای دکتر شریعتمداری، وزیر علوم هم رفته بود تا برای آمدنم به ایران کاری بکند. بالاخره گفته بودند: مدارک‏اش را بفرستید ببینیم چه می‏کنیم.

کیهان فرهنگی: آن موقع هنوز ستاد جذب نیروهای متعهد و متخصص از خارج تشکیل نشده بود؟

دکتر فرهنگی: نخیر، این مربوط به قبل از آن است. بعد که آقای میرحسین موسوی نخست وزیر هیاتی را برای جذب نیرو به آمریکا فرستاد، تلفن کردند که ما به واشنگتن دی سی آمده‏ایم و می‏خواهیم شما را ببینیم. من هم رفتم و مصاحبه‏ای کردند و بعد به دانشگاه اوهایو رفتند، جایی که من آنجا تدریس داشتم. یادم هست به حاج آقا محفوظی گفتم: من اینجا کار و زندگی دارم، نکند به ایران بیایم و سرگردان شوم؟ خدا حفظاش کند، گفت: نه ، بیایید، درست می‏شود. من هم قبول کردم ولی از آنجا که آدم محافظه‏کاری بودم، خانواده‏ام را آنجا گذاشتم و گفتم: فعلا اینجا باشید تا ببینیم چه می‏شود. به ایران که آمدم در دانشگاه الزهرا به کار تدریس مشغول شدم. بعد آقای دکتر موحدی گفت: ما دانشکده مدیریت را راه انداخته‏ایم، اما آنجا بی‏سرپرست است؛ شما بیا و آنجا را سر و سامان بده، این شد که تا سال 76 آنجا بودم. در همین سال، دانشگاه تهران باید دوره فوق لیسانس مدیریت را راه‏اندازی می‏کرد و استاد نداشتند. این شد که از آن زمان به بعد در آنجا رسوب کردیم و ماندیم!

کیهان فرهنگی: استاد مجموعا چند سال در آمریکا تدریس داشتید؟

دکتر فرهنگی: من هشت سال در دانشگاه اوهایو بودم و یک سال و نیم هم در دانشگاه اوکلاهما تدریس داشتم.

کیهان فرهنگی: لطفاً درباره پایان‏نامه دوره دکتری‏تان توضیح مختصری بفرمایید. موضوع آن چه بود؟

دکتر فرهنگی: من دو پایان‏نامه نوشتم و یکی از آنها دردسر زیادی به همراه داشت. عنوان یکی از آنها:«بنیادهای فلسفی و ساختار سازمانی حوزه‏های علمیه در مقایسه با دانشگاه‏های جدید» بود. این رساله اول من بود. این رساله به زبان انگلیسی است و هنوز ترجمه نشده است.

کیهان فرهنگی: استاد! چطور شد که چنین موضوع دشواری را برای رساله دکتری‏تان انتخاب کردید؟

دکتر فرهنگی: یکی از دلایلی که باعث شد این موضوع را انتخاب کنم، بحثی بود که همان زمان مرحوم مطهری درباره حوزه‏های علمیه داشتند و نظرشان این بود که باید یک بازنگری در برنامه‏های حوزه بشود. من احساس کردم دانشگاه‏های ما هم باید بازنگری بشوند، چون پاسخی به جامعه نمی‏دهند. البته این اندیشه‏ها مربوط به قبل از انقلاب بود، زمانی که هنوز خبری از جریان انقلاب نبود.

کیهان فرهنگی: استاد! آن موقع به عنوان ادبیات تحقیق و یا پیشینه موضوع، چه آثاری را مطالعه کردید؟

دکتر فرهنگی: من آثار منتشر شده استادمطهری را خوانده بودم، با آقای دکتر مهدی محقق هم در این مورد گفت‏وگوهایی کرده بودم. یادم هست ترجمه کتاب «کشف‏الظنون» اثر حاجی خلیفه را هم به زبان انگلیسی خوانده بودم. این ترجمه مربوط به قرن هجدهم و چاپ انگلستان بود.

کیهان فرهنگی: چرا کشف‏الظنون؟

دکتر فرهنگی: ببینید! حاج خلیفه راجع به تعلیم و تربیت در ممالک اسلامی و حوزه حرف‏هایی داشت که برای من خیلی جالب بود. وقتی این کتاب را خواندم و سوابق حوزه‏های قدیم را با حوزه‏های زمان خودم مقایسه کردم، دیدم حوزه‏های ما چقدر از فضای اصلی خودشان دور افتاده‏اند. خب، کتاب حاج خلیفه مربوط به قرن پنجم هجری است و این کتاب در قرن هجدهم در انگلیس ترجمه شده و در دانشگاه‏های آنجا در رشته تعلیم و تعلم تدریس می‏شده و متن درسی دانشگاهی بوده است. همانطور که می‏دانید در زمان حاج خلیفه، سلجوقیان که شافعی مذهب‏های متعصبی بودند در ایران حاکم بودند و همان زمان است که خواجه نظام‏الملک می‏آید و مدارس نظامیه را پایه‏گذاری می‏کند. نظامیه‏ها در واقع یک رویکرد دیگری به مسایل دینی داشتند و در حقیقت می‏خواستند با دیدگاهی دنیاگرایانه برای آینده دولت سلجوقی برنامه‏ریزی کنند. ظاهر قضیه از نظر عوام، ساختن نظامیه‏ها، کاری برای ترویج اسلام بود، اما در حقیقت، هدف، پرورش قضات و نیروهایی بود که می‏بایست به نوعی سیستم حکومتی سلجوقیان را اداره کنند. این نظامیه‏ها بیشتر به امور دنیوی می‏پرداختند و از همین جا بود که شخصی مثل حاج خلیفه تأسف خودش را ابراز می‏دارد که حوزه‏ها دارند از معنویت خودشان دور می‏شوند. درست در همین زمان است که المستنصر بالله خلیفه عباسی هم مدارس مستنصریه را به تقلید از نظامیه‏ها بنا می‏کند. بعدها که صفویان در ایران بر سر کار آمدند و تشیع، مذهب رسمی شد، طبیعی بود که نظامیه‏ها هم دیگر رونقی نداشتند و آن سابقه هم دیگر نمی‏توانست سابقه چندان درخشانی باشد و حوزه‏های ما با پیکر متفاوت‏تری شروع به کار کرد و حالا به اینجا رسیده است.

کیهان فرهنگی: برای بررسی و مقایسه، به حوزه‏های علمیه آن زمان هم مراجعه داشتید؟

دکتر فرهنگی: من یکسال و نیم قبل از انقلاب که برای جمع‏آوری اطلاعات درباره حوزه‏ها و دانشگاه‏ها و گرفتن آمارهای لازم و جدید به ایران آمدم، به مدرسه عالی سپهسالار سابق و شهید مطهری فعلی و همینطور به وزارت علوم و دانشگاه تهران هم مراجعه کردم، اما به هیچ وجه نتوانستم به آمار خوبی دسترسی پیدا کنم. تنها توانستم اطلاعاتی از مدرسه عالی سپهسالار بگیرم که آن موقع حوزه علمیه نسبتاً محکمی بود. وزارت علوم به سختی به من آمار می‏داد و آنقدر سخت گرفتند که نزدیک بود موضوع رساله‏ام را عوض کنم. موضوع را با استادم پروفسور استیونس در میان گذاشتم، گفت:من دوستی در دانشگاه شیکاگو دارم، می‏توانی به کمک او از منابع آنجا استفاده کنی، آنجا که رفتم با تعجب دیدم مجموعه‏ای به اندازه ساختمان شما، موءسسه ایران‏شناسی است و کتاب‏ها و آثار فراوانی درباره ایران آنجا بود و خوشبختانه آماری را که نتوانستم مستقیماً از دانشگاه تهران و وزارت علوم کشورمان تهیه کنم، در آنجا پیدا کردم!

کیهان فرهنگی: رساله دوم‏تان در چه موضوعی بود؟

دکتر فرهنگی: رساله دوم من دیگر ربطی به ایران نداشت، بحثی است با عنوان:«واقعیت سازمانی یا یک تئوری سازنده در ارتباطات سازمانی» که یک بحث تئوریک محض و به زبان انگلیسی است. این که یک سازمان، اصولا چرا به وجود می‏آید و شکل می‏گیرد و برچه اساس شکل گرفته است؛ چه ذهنیتی باعث شکل‏گیری آن بوده و بعد این که، این سازمان چگونه در ذهن انسان جا باز می‏کند؟ رساله دوم برای من مشکلی در برنداشت، اما رساله اول، رساله‏ای پردردسر بود و بعدها هم برایم مشکلاتی به وجود آورد.

کیهان فرهنگی: چرا؟

دکتر فرهنگی: ببینید! قبل از انقلاب، من در رساله‏ام تصویر مهربانانه‏ای از اسلام و تعلیم و تعلم اصول اسلامی ارائه کرده بودم، اما چند سال پس از پیروزی انقلاب متأسفانه توسط بعضی افراد، تصویر خشنی از اسلام و انقلاب در رسانه‏ها منعکس شد و اذهان جهانیان نسبت به ما تغییر کرد. مردم کشور ما در واقع لطیف‏ترین ملت‏ها هستند، اما تصاویری که از مردم ایران بیرون می‏رفت، چهره‏ای که از انقلاب نشان داده می‏شد، تصویری خشن، تلخ و خشونت‏بار بود. در قضیه طبس و کشته شدن نظامیان آمریکایی در ایران، مقامات دانشگاهی می‏خواستند درباره رساله من تجدیدنظر کنند، می‏گفتند: تصویری که تو در این رساله از اسلام داده‏ای با واقعیت اسلام در ایران مطابقت ندارد و تو صداقت نداشته‏ای!

کیهان فرهنگی: از نظر قانونی آنها می‏توانستند رساله‏ای را که چند سال از دفاع و پذیرفته شدن آن گذشته بود، مجدداً مطرح کنند و در آن تجدیدنظرکنند؟

دکتر فرهنگی: آنجا طبق قوانین خودشان مرسوم است اگر دانشگاهی متوجه شود که دررساله‏های دکتری تقلبی صورت گرفته یا عدم صداقتی در کار بوده، دانشگاه می‏تواند جلسه دفاعیه مجدد بگذارد. آنها می‏گفتند: ما رساله تو را مجدداً خواندیم و احساس کردیم که تو عدم صداقت نشان داده‏ای. چیزهایی که ما حالا در ایران می‏بینیم، مخالف آن چیزی است که تو نوشته‏ای و تصاویر خشونت‏باری که از ایران می‏رسد، این را ثابت می‏کند.

کیهان فرهنگی: منظورشان کدام تصاویر بود؟

دکتر فرهنگی: آن موقع، تلویزیون‏های آمریکا تصاویر اجساد سوخته نظامیان آمریکایی را که در واقعه طبس کشته شده بودند، نشان می‏دادند. آن هم در حالی که آقای خلخالی آستین‏هایش را بالا زده بود و با تکه چوبی اجساد سوخته شده آمریکایی‏ها را به هم می‏زد. بعد هم مأموری او را صدا کرد که برود هندوانه بخورد و آقای خلخالی در همان حال، با دست هندوانه خورد و کلوزاپ این تصاویر در تلویزیون‏های آمریکا پخش می‏شد. این تصاویر تأثیر نامطلوبی در آنجا داشت و من تعجب می‏کنم که این تصاویر چگونه و از چه طریق و توسط چه کسانی به آمریکا رسیده بود؟!

کیهان فرهنگی: آن زمان شهید منتظر قائم در حادثه طبس حضور داشت، برای ما همیشه این گره ذهنی وجود داشت که چرا مسوءولان تحت فرمان بنی‏صدر، حاضر نبودند اجساد سوخته شده نظامیان آمریکایی را به نهاد دیگری بسپارند و اصلا چرا آقای خلخالی را برای این منظور در نظر گرفته بودند؟ به نظر می‏رسد آمریکایی‏ها پس از شکست ذلت‏بار در طبس، به یک سناریوی خشونت‏بار تصویری نیاز داشتند و به همین منظور با توجه به روحیات و حرکات آقای خلخالی او را برای این موضوع، مناسب تشخیص داده بودند. این نکته هم آن زمان معلوم بود که در نیروهای ما نفوذی وجود داشت. آنها استفاده تبلیغاتی‏شان را از آقای خلخالی کردند و بعد توسط ایشان اجساد را به صلیب سرخ تحویل دادند. به هر حال، خاطره شما گره ذهنی ما را باز کرد.

دکتر فرهنگی: به هر حال، این تصاویر در آنجا برای ما معضلی شده بود.

کیهان فرهنگی: استاد! اجازه بدهید کمی هم درباره آثار ادبی شما صحبت کنیم، یکی از آثار شما، ترجمه اشعاری از اوکتاویو پاز است، از میان این همه شاعر در جهان، چرا سراغ اشعار «پاز» رفتید؟

دکتر فرهنگی: فکر می‏کردم که شما این سوءال را ممکن است از من بپرسید، ببینید! مونس من در غربت غرب، شعر و بخصوص اشعار «پاز» بود. من در سال‏های دانشجویی در آمریکا، مجله‏های ادبی مثل «نیویورکر» را می‏گرفتم و می‏خواندم و گاهی اشعاری را از این نشریات یادداشت می‏کردم و برای دل خودم ترجمه می‏کردم، این اشعار هم تنها اشعار پاز نبود، از دیگر شاعران هم بود. بعد که به ایران آمدم، دوستان ناباب مطبوعاتی! گفتند: خوب است ترجمه اشعار پاز چاپ بشود و شد. «پاز» در برهه‏ای سفیر مکزیک در هندوستان بود. من در دوره دانشجویی در غرب با اشعار او آشنا شدم. آن زمان فضای خاصی در جهان حاکم بود. جنگ ویتنام جریان داشت، شورش‏های دانشجویی هم در آمریکا و بعضی کشورهای دیگر جهان درجریان بود. همه اینها در ذهن ما تأثیر می‏گذاشت. وقتی که «پاز» از سفارت مکزیک در هند استعفا داد، کار او خیلی به دل من نشست و اشعارش را تعقیب می‏کردم. او مثل پائولوکوئیلو نبود که بخواهد دکانی باز کند و متاعی را بفروشد. از طرف دیگر، من به اقلیم و تأثیر آن براندیشه انسان اعتقاد دارم.

کیهان فرهنگی: حضرت امیر(ع) هم در حدیثی فرموده‏اند که بشر زاده محیط خویش است، یا بشر زاده خاکی است که در آنجا پرورش پیدا کرده است.

دکتر فرهنگی: اقلیم آمریکای لاتین با اقلیم ما خیلی شباهت دارد و همین شباهت‏ها باعث شده که مردم آنجا از نظر تفکر هم خیلی به ما نزدیک باشند. باور کنید وقتی که من اشعار «پاز» را در آمریکا می‏خواندم، فکر می‏کردم که دارم اشعار مولانا را می‏خوانم. تشابهات زیادی در آن اشعار با اشعار شاعران خودمان می‏دیدم و همین امر مرا شیفته می‏کرد.

کیهان فرهنگی: در بعضی از سروده‏های خودتان احساس تنهایی و غربت عجیبی هست که با رگه‏هایی از عرفان شرقی درآمیخته است.

دکتر فرهنگی: من برخی از اشعارم را وقتی سروده‏ام که تنها در قایقی نشسته بودم و در غربت غرب، روی دریاچه‏ای در ایالت اوهایو حرکت می‏کردم. ضبط صوت کوچکم آهنگی از عبدالوهاب شهیدی را پخش می‏کرد و من پاروزنان پیش می‏رفتم و شعر می‏سرودم. آن فضا و آن حالت، مرا به یاد طبیعت طالقان می‏انداخت.

کیهان فرهنگی: استاد! در خانواده شما کسی هم ذوق شاعرانه داشت؟

دکتر فرهنگی: پدر بزرگ من مرحوم شیخ مهدی، ملقب به «غواص»، از شعرای مرثیه‏سرایی بود که در دوره قاجاریه در سطح بالایی مرثیه می‏سرود و حالا هم مرثیه‏های او در گیلان و طالقان در محرم و صفر خوانده می‏شود. او پایه اجتهاد داشت و آدم بسیار باسوادی بود و دیوان اشعارش موجود است.

کیهان فرهنگی: جناب دکتر فرهنگی! اولین شعرتان را چه زمانی سرودید و اصولاً چرا در کنار پژوهش علمی به شعر هم پرداخته‏اید؟

دکتر فرهنگی: تاریخ سرودن اولین شعرم را نمی‏دانم، شاید در همان دوران کودکی بود که چیزهایی سرهم می‏کردم و چون قصد انتشار آنها را نداشتم، دقت زیادی هم نمی‏کردم. ولی اشعار سال‏های 36و 37 را دارم. ببینید! در پژوهش علمی طبیعی است که انسان می‏خواهد هرچه سریع‏تر به ریشه‏ها برسد، فارغ از این که این یافته‏ها چه تبعاتی به بار خواهد آورد، یا چه کسانی از آن منتفع یا متضرر می‏شوند. طبعاً این‏گونه تحقیقات، خواص خود را هم خواهد داشت. شاید بشود گفت یکی از دلایلی که انسان را بیشتر به سوی شعر گفتن می‏کشاند، همین مسأله است.

انسان در ادبیات و به ویژه در شعر، عریان‏تر می‏تواند خودش و مسایل اطرافش را ارزیابی کند. من شعر را قلمرو خصوصی و شخصی خودم تلقی می‏کنم. البته دقیقاً نمی‏دانم اولین شعرم کجا چاپ شده، هیچوقت هم درصدد نبودم که اشعارم را چاپ کنم. راستش، قصدم این بود که مجموعه اشعارم را کسی بعد از مرگم چاپ کند، چون نگاهم به شعر، هیچگاه نگاه انتفاعی یا اشتهاری نبوده، کار من همواره معلمی در دانشگاه بوده است. گاهی که اشعارم را در برخی محافل خصوصی می‏خواندم، آقای دکتر سلطانی‏فر، آقای مسعودی و آقای وردی‏نژاد که دانشجویان من بودند، می‏گفتند: خوب است بدهید چاپش کنیم، و این چنین شد که دفتر شعر «رستم درمغاک» درآمد. آقای امید مسعودی در گزینش اشعار سهم عمده‏ای داشت و مقدمه‏ای هم برای این دفتر نوشته بود که متأسفانه چاپ نشد و ماند.

کیهان فرهنگی: استاد! پیش از انقلاب چیزی از اشعارتان را در نشریه‏ای چاپ کرده بودید؟

دکتر فرهنگی: بله! چند شعری را بدون اسم در بعضی از مجله‏های قدیمی مثل فردوسی و خوشه در دوره شاملو چاپ کردم، بعد از انقلاب هم، تعدادی از اشعارم در کیهان فرهنگی چاپ شده است.

کیهان فرهنگی: جناب دکتر فرهنگی! آیا از آغاز هم در قالب‏های آزاد شعر می‏سرودید؟

دکتر فرهنگی: نخیر، من در زمینه غزل و قصیده هم ذوق آزمایی کرده‏ام، اما معتقدم که چارچوب‏های شعر کلاسیک، شاعر را در بیشتر موارد در بیان مسایل عاطفی و درونی، ناکام می‏گذارد.

کیهان فرهنگی: استاد! در دوران جوانی بیشتر آثار چه کسانی را می‏خواندید و واقعاً چه کسی بیشترین تأثیر را بر شما داشت؟

دکتر فرهنگی: از نوپردازان، مرحوم نیما بیشترین تأثیر را بر من داشت و من تحت تأثیر او بودم. با آثار سهراب سپهری، اخوان، شاملو و نصرت رحمانی هم آشنا بودم. از شاعران کهن‏سرا، اشعار ملک‏الشعرا بهار بیشتر برایم جالب بود. سعی می‏کردم اشعار مرحوم دکتر حمیدی‏شیرازی و فریدون توللی را هم بخوانم. در زمینه داستان و رمان، نسل ما بیشتر تحت تأثیر صادق هدایت و چوبک بود. البته حسینقلی مستعان هم بود. اما من هیچگاه نتوانستم خودم را با آثار او قانع کنم. آثارش یک حالت رمانتیک گونه‏ای داشت، در حالی که من ادبیات اجتماعی را بیشتر می‏پسندیدم. کارهای محمد حجازی و کارو هم در یک مقطعی درخشش داشت. من همیشه می‏گویم: بعضی‏ها مثل ستاره دنباله‏دارند، یک درخششی می‏کنند، اما به سرعت عبور می‏کنند و می‏روند. حجازی به نظر من از این‏گونه آدم‏ها بود. درخشش او در همان محدوده سال‏های 37-38 بود.

کیهان فرهنگی: استا5! آیا آثار منثور نویسندگان آمریکای لاتین، به اندازه شعر آنها برایتان جذاب بوده است؟

دکتر فرهنگی: من بیشتر دلبسته شعر بوده‏ام، نه نثر. تنها با یکی دو اثر کارلوس کاستاندا، آن هم در اواخر دهه 70 و اوایل دهه 80 آشنا شدم.

کیهان فرهنگی: موقعی که در ایران تحصیل می‏کردید، با آثار نویسندگان غربی هم آشنایی داشتید؟

دکتر فرهنگی: در سال‏های دبیرستان، از طریق ترجمه‏ها با آثار هوگو و لامارتین آشنا بودم. بعد با آثار الکساندر دوما با ترجمه ذبیح‏الله منصوری آشنا شدم.

کیهان فرهنگی: اولین مقاله‏تان درباره چه موضوعی بود و چه سالی به چاپ رسید؟

دکتر فرهنگی: اولین مقاله‏ای که چاپ کردم، مطلب طنزگونه‏ای بود که درباره کندن چند باره آسفالت خیابان‏های تهران توسط شهرداری و سازمان‏های مختلف دیگر نوشتم و این مقاله باعث دردسر شد. بعد از چاپ مقاله، مرا خواستند و گفتند: این چه چیزی است که نوشته‏ای؟ گفتم: می‏خواستم کندن آسفالت خیابان‏های تهران را یک جوری توجیه کنم! بازپرس خنده تلخی کرد و با تحکم گفت: دیگر از این‏جور چیزها ننویس، درست را بخوان و خودت را قاطی این حرف‏ها نکن!

کیهان فرهنگی: این مقاله در چه نشریه‏ای و چه زمانی چاپ شد؟

دکتر فرهنگی: فکر می‏کنم سال 42 بود و در نشریه «فردا» چاپ شد. این نشریه را آقای نیک انجام منتشر می‏کرد. خب، آن زمان من جوان بودم و سر پرشوری داشتم، در جواب بازپرس گفتم: من که چیز چندان تندی ننوشته‏ام، آقای آل‏احمد و کسان دیگر به مراتب تندتر از من می‏نویسند. بی‏ادبانه گفت:... آنها را آزاد گذاشته‏ایم بنویسند تا احمق‏هایی مثل تو را پیدا کنیم!

کیهان فرهنگی: استاد! همانطور که مستحضرید از طالقان چه در گذشته و چه در دوران معاصر، مردان بزرگی برخاسته‏اند و در زمان ما، مرحوم آیت‏الله طالقانی، جلال‏آل احمد، دکتر سیدحسن حسینی و دیگران؛ از این افراد خاطراتی هم در ذهن دارید؟

دکتر فرهنگی: وقتی آیت‏الله طالقانی در مسجد هدایت فعالیت داشتند، من کوچک بودم، اما پدرم با ایشان رفت و آمد داشت. من هم یک سال بعد از پیروزی انقلاب، وقتی که از آمریکا به ایران آمدم، به دستبوس ایشان رفتم؛ اما آقای آل‏احمد در سال‏های 38 و 39 معلم ادبیات ما در دبیرستان مروی تهران بود و واقعاً یکی از شانس‏های زندگی من، آشنایی و شاگردی مرحوم جلال‏آل احمد و آقای دکتر فرشیدور بود. این دو نفر ادبیات را به گونه دیگری برای ما تدریس می‏کردند. درست برخلاف آنچیزی که در دوره ما مرسوم بود. درس آنها بیشتر جامعه‏شناسی ادبیات و مسایل اجتماعی بود. جلال‏آل احمد به سرعت با دانش‏آموزان ارتباط فکری پیدا می‏کرد و می‏توانست بچه‏ها را سریع جذب کند. متأسفانه جلال را در محیطهای کوچک محدود کردند و نگذاشتند در وسعت دانشگاهها آنطور که می‏خواست روشنگری کند.

کیهان فرهنگی: استاد! حضرت عالی درچاپ هشتم کتابتان «ارتباطات انسانی» به نه فصل قبلی، فصل دهمی هم با عنوان «اعتبار منبع» اضافه کرده‏اید و آنجا از ارسطو نقل کرده‏اید: سه چیز است که اعتبار را بالا می‏برد، «احساس خوب»، «شخصیت اخلاقی مناسب» و «حسن‏نیت»، از این منظر و از نظرگاه ارتباطات انسانی، انتخابات اخیر را چگونه دیدید؟

دکتر فرهنگی: من در آن فصل، در واقع، خود رسانه را مورد توجه قرار دادم، نه شخص را، البته می‏توانیم این موضوع را به شخص هم منتقل کنیم و درست هم هست. من تصور می‏کنم حرفی را که ارسطو زده، از متن شعور انسانی بیرون آمده و یک واقعیتی است که هیچ زمانی کهنه نمی‏شود. شاید 20قرن دیگر هم اگر کسی بخواهد یک کار عمومی انجام بدهد، این قاعده حاکم خواهد بود. در انتخابات اخیر هم، چه درمورد آقا شمقدری که فیلم تبلیغی آقای دکتر احمدی‏نژاد را ساخته و چه در مورد خود ایشان، این موضوع مصداق دارد. پیرسون و نلسون، دومحقق آمریکایی هم که آمده‏اند و روی عواملی که در افزایش اعتبار موءثرند، تحقیق کرده‏اند، دریافته‏اند کسانی که دارای اعتبار بالایی می‏شوند، باید دارای 9خصیصه باشند:

صداقت، صلاحیت، پوپایی، زمینه مشترک، احساس خوب، چگونگی معرفی، حاضر جوابی، وضع ظاهر و خلوص.

می‏بینید که همه اینها بر می‏گردد به ویژگی اخلاقی خاصی که در یک انسان شکل گرفته، یعنی: «صداقت و خلوص»، اگر کسی این را داشت موفق خواهد بود.

کیهان فرهنگی: استاد! اجازه بدهید یک سوءال فراموش شده و دیرهنگام هم در مورد ازدواج شما و سهمی که همسرتان در موفقیت‏هایتان در کار و زندگی داشته‏اند بپرسیم.

دکتر فرهنگی: من سال 49 ازدواج کردم. همسرم در زمینه روانشناسی کودک، تحصیل کرده است. اعتقادم این است که هر مردی هر توفیقی در زندگی می‏آورد. حتماً همسر شایسته‏ای در کنار خودش دارد. البته، من مدعی نیستم که توفیق چندانی به‏دست آورده باشم، اما همواره از حمایت‏های خانواده و بویژه همسرم برخوردار بوده‏ام. همسرم نقش بسیار برجسته‏ای در تربیت فرزندانمان داشته و رشته تخصصی‏اش هم در این زمینه به او کمک کرده است.

من دو دختر دارم که هر دو به خانه بخت رفته‏اند و نوه کوچکی هم به نام نیما دارم. دختر بزرگم متولد سال 51 است و حالا با همسرش در تگزاس است. دختر دیگرم دانشجوی دوره دکتری در آمریکاست و اخیراً با یک پزشک نامزد شده و فعلا در ایران است، اما درصدد است که برگردد و رشته تحصیلی خودش را ادامه بدهد. او دارای مطالعات بیوتکنولوژی است. من به اقتضای کارم، چه در آمریکا و چه در ایران، بسیار در سفر و تردد بوده‏ام، اما همواره دلگرم و امیدوار بوده‏ام که با وجود همسرم در اداره خانه و تربیت فرزندانم مشکلی به‏وجود نخواهد آمد. در مقدمه کتاب «ارتباطات انسانی» هم نوشته‏ام که اگر یاری‏های همسرم نبود، نمی‏توانستم تألیف و تدریسی داشته باشم.

کیهان فرهنگی: استاد! در جلسه گذشته درباره زندگی، تحصیلات و علایقتان مطالبی فرمودید، در این جلسه که شاگردان حضرت‏عالی: سرکار خانم بیات، آقای دکتر غلامرضا آذری و آقای امید مسعودی به دعوت ما قبول زحمت کرده به کیهان فرهنگی آمده‏اند، اجازه بدهید ابتدا از نحوؤ آشنایی خانم بیات با شما پرسش را آغاز کنیم. سرکار خانم بیات لطفاً بفرمایید.

خانم رفعت بیات: بسم‏الله الرحمن الرحیم. من از سال 61 یا 62 و پس از انقلاب فرهنگی که کلاس‏های دانشگاه شروع شد، با استاد فرهنگی آشنا شدم. آن زمان، من دانشجوی خارج از کشور بودم و از آمریکا آمده بودم.

کیهان فرهنگی: ببخشید، در آمریکا در چه رشته‏ای تحصیل می‏کردید؟

خانم بیات: من و همسرم آنجا جامعه‏شناسی می‏خواندیم. البته، دیپلم من ریاضی بود و به رشته مهندسی و معماری هم علاقه داشتم، اما تحت تأثیر آثار دکتر شریعتی به جامعه‏شناسی گرایش پیدا کردم و به این رشته آمدم و خیلی خوشحالم که این رشته را انتخاب کردم. در آن سال‏ها، مسأله «هویت و انتخاب» برای ما چارچوب خاصی پیدا کرده بود. وقتی که انقلاب شروع شد و حضرت امام(ره) به پاریس رفتند، من هم همراه با همسرم به پاریس رفتیم و در نوفل لوشاتو در خدمت ایشان بودیم و با اوج گرفتن انقلاب، به ایران آمدیم.

کیهان فرهنگی: قطعاً شما از آن دوران خاطرات جالب و زیادی دارید.

خانم بیات: من درس‏های بسیاری در آن مدت از حضرت امام آموختم و خاطرات و عکس‏های زیادی از آن دوران دارم. یادم هست در پاریس، نوارهای پیام و اعلامیه‏های حضرت امام را از طریق تلفن به ایران منتقل می‏کردم تا در ایران ضبط و تکثیر و منتشر بشوند. مأموران دولت فرانسه از این کار مطلع شده بودند و یک روز، پلیس فرانسه به آنجا آمد و از محل و گوشی تلفن‏ها بازدید کردند ولی بدون مزاحمت بیشتر، رها کردند و رفتند.

کیهان فرهنگی: پس از آمدن به ایران هم همین رشته را ادامه دادید؟

خانم بیات: بله، من در دانشگاه شهید بهشتی همین رشته جامعه‏شناسی را ادامه دادم. اتفاقاً آقای دکتر فرهنگی هم از اساتیدی بودند که بعد از انقلاب از آمریکا به ایران آمده بودند و من در دانشگاه شهید بهشتی با ایشان آشنا شدم.

کیهان فرهنگی: از حال و هوای دانشگاه‏ها در آن سال‏ها بفرمایید.

خانم بیات: آن زمان ما ذهنیتی طلبه‏وار داشتیم، تشنه آگاهی بودیم و به همین خاطر به همه جا سر می‏کشیدیم و بعضی درس‏ها مثل نظریه‏های جامعه‏شناسی را از محضر چند استاد استفاده می‏کردیم. فضا، فضای انقلاب فرهنگی بود و هر استادی به کلاس می‏آمد، تصور ما این بود که او مبانی اسلام و چارچوب انقلاب اسلامی را قبول دارد، گرچه چنین نبود، اما آقای دکتر فرهنگی خوشبختانه آن چارچوب را داشتند. اصولا پس از پیروزی انقلاب، چند شخصیت بر من تأثیر گذاشتند؛ در زمینؤ مسایل معنوی و سیاسی، حضرت امام(ره)، در مسایل علمی و جامعه‏شناسی که هنوز هم آن را ادامه می‏دهم، آقای دکتر فرهنگی، آقای دکتر شهدادی و آقای چلبی تأثیرگذار بودند. همچنین از تعلیمات معنوی شهید چمران و استاد محسن بینا هم بهره وافر بردم. این اساتید فضایی باز و گسترده به دانشجو می‏دادند؛ این‏که می‏توانیم با فرهنگ اسلامی زندگی کنیم و در عین حال، اندیشه‏ای جهانی داشته باشیم.

کیهان فرهنگی: در آن سال‏ها ویژگی‏های استاد فرهنگی را بیشتر در چه چیزی می‏دیدید؟

خانم بیات: استاد فرهنگی دانشجویان را وامی‏داشتند که کار متعهدانه انجام بدهند و این خیلی مهم بود. من درس جامعه‏شناسی ارتباطات را خدمت ایشان بودم و همان زمان احساس کردم که استادی بسیار پرمطالعه‏اند و انگار حرف‏هایشان از منبعی درونی می‏جوشد. البته، آقای دکتر فرهنگی نسبت به خیلی از مسایل و موضوعات انتقاد داشتند، اما نسبت به مسایل جامعه و انقلاب، تحلیل‏گر بودند. اعتقاد داشتند که خیلی از رفتارها به مدیریت‏ها در کشورمان لطمه می‏زند. در آن تاریخ، چنین نگرشی را به دانشجو دادن خیلی مهم بود. یادم هست در همان سال‏ها، استاد «منبر» را به‏عنوان یک رسانه مهم ارتباطجمعی در دنیا مطرح می‏کردند و به ما برنامه داده بودند که در این مورد تحقیق کنیم. ایشان یکی از علل مهم پیروزی انقلاب اسلامی را تأثیر رسانؤ منبر و رهبری امام خمینی(ره) می‏دانستند. یکی دیگر از ویژگی‏های استاد در درس جامعه‏شناسی «هویت» و ارایه هویت فرهنگی ایرانی- اسلامی به دانشجویان بود و چون متکی و آشنا به تاریخ و ادبیات بودند، کلاس ما هیچوقت دچار خستگی نمی‏شد. نظر من

این است که دکتر فرهنگی برای دانشجویانی که دنبال رشد و دانایی و اوج گرفتن هستند و همان طور که حضرت امیر(ع) فرموده‏اند نمی‏خواهند دو روزشان مثل هم باشد، بهترین استادند. بحمدالله استاد توانسته‏اند در یک فرصت 22ساله، شاگردانی خوبی- البته به غیر از بنده- تربیت کنند. شاگردانی که می‏توانند در آینده جای استاد را بگیرند. من واقعاً به شاگردی ایشان افتخار می‏کنم و امیدوارم ما شاگردان هم بتوانیم قدم‏هایی در علم برداریم آن چنان که استاد هم متقابلا روزی به شاگردانشان افتخار کنند.

دکتر فرهنگی: متشکرم، من حالا هم به دانشجویانم افتخار می‏کنم. ما انتظار داشتیم که شما را در انتخابات اخیر در مقام و مسئولیتی بالاتر ببینیم.

به هر حال، برایتان آرزوی موفقیت دارم.

کیهان فرهنگی: ما هم از خانم بیات سپاسگزاریم.

آقای مسعودی لطفا شما هم از نحوه آشنایی‏تان با استاد فرهنگی بفرمایید.

امید مسعودی: بسم الله الرحمن الرحیم. اولین دیدار من با آقای دکتر فرهنگی، در حدود سال 1362 بود، یعنی 22 سال پیش. همان طور که می‏دانید، من آن سال‏ها به کار ادبی علاقه داشتم و در عین حال، دانشجوی رشته جامعه‏شناسی دانشگاه تهران بودم و آثارم در مطبوعات چاپ می‏شد. آن زمان، آقای دکتر فرهنگی کارهای مرا در نشریات خوانده بود. یک روز در کلاس درس، استاد شعری خواندند: «صبحدم مرغ چمن با گل نوخاسته گفت» و بعد کمی مکث کردند. مصرع دوم بیت را من گفتم: «نازکم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت» و استاد بقیه غزل را خواندند و اسم مرا پرسیدند و فرمودند: اسم شما برایم آشناست، و از علاقه‏ام پرسیدند و از آن پس، بعد از هر درسی که با استاد داشتم، چند دقیقه‏ای می‏نشستیم و راجع، به شعر و ادبیات صحبت می‏کردیم.

کیهان فرهنگی: آقای مسعودی! چه شد که از رشته جامعه‏شناسی دانشگاه تهران به رشته ارتباطات در دانشگاه علامه رفتید؟

امید مسعودی: من به صورت آزاد در کلاس‏های فوق لیسانس آقای دکتر فرهنگی شرکت می‏کردم. آن زمان در کیهان مشغول خدمتگزاری بودم و استاد مرا تشویق کردند که در کنکور مدیریت یا ارتباطات شرکت کنم. من در کنکور دانشگاه آزاد با رتبه خوب و نیز دانشگاه علامه قبول شدم، اما به خاطر هزینه زیاد دانشگاه آزاد، به دانشگاه علامه رفتم. همان طور که می‏دانید آقای فرهنگی بنیانگذار رشته ارتباطات در دانشگاه آزاد بودند و در دانشکده مدیریت هم ریاست داشتند و تدریس می‏کردند، اما به خاطر علاقه و مهری که نسبت به دانشجویان دانشگاه آزاد داشتند، علی رغم اشتغال فراوانی که داشتند، رشته ارتباطات را در دانشگاه آزاد پی گرفتند و همیشه با گشاده‏رویی در دانشگاه و منزل پذیرای دانشجویان بودند. من خودم را مدیون ایشان می‏دانم، همان طور که مدیون آقای دکتر معتمدنژاد و آقای دکتر ساروخانی هستم و معتقدم که قدر این بزرگواران را به درستی نشناخته‏ایم. امیدوارم که سالیان سال همچنان سایه مهرشان بر سر همه ما مستدام باشد.

کیهان فرهنگی: جناب دکتر آذری! لطفا شما هم از آشنایی و ارتباطتان با استاد فرهنگی بفرمایید.

دکتر غلامرضا آذری: به نام خدا و تشکر از شما و آقای مسعودی، که از پیشکسوتان کیهان هستند. آشنایی بنده با آقای دکتر علی اکبر فرهنگی به سال 1368 بر می‏گردد. یعنی درست زمانی که وارد دانشگاه شدم. آن موقع، من جوانی 19 ساله بودم. آقای دکتر فرهنگی آن سال‏ها برنامه‏ای تلویزیونی داشتند به اسم «دنیای ارتباطات»، این برنامه با همکاری آقای دکتر ساروخانی اجرا می‏شد و مجری هم خود آقای دکتر ساروخانی بود. مهمان ثابت برنامه هم آقای دکتر فرهنگی بود. من آن زمان، با بعضی از کارمندان تولید تلویزیون ارتباط دوستانه‏ای داشتم و در پشت صحنه این برنامه حاضر می‏شدم و از کلاس و شیوایی سخن هر دو استاد فیض می‏بردم.

کیهان فرهنگی: آن زمان در چه رشته‏ای تحصیل می‏کردید؟

دکتر آذری: من برنامه‏ریزی با گرایش شهری و منطقه‏ای می‏خواندم که در واقع در گروه فنی جا می‏گرفت، اما عشق و علاقه عجیبی به دنیای رسانه‏ها داشتم. (باخنده) می‏بینید که تا امروز داستان ارتباطات مرا گرفته است!

به هر حال، بعد از آشنایی‏ام با آقای دکتر فرهنگی در تلویزیون، ایشان پیشنهاد کردند که از کلاس‏هایشان در دانشگاه هم استفاده کنم و من فرصت را از دست ندادم و تا زمانی که به ترم‏های هفتم و هشتم رسیدم از کلاس‏های آقای دکتر فرهنگی و همین طور آقای دکتر ساروخانی و مرحوم دکتر اسدی بهره می‏بردم.

کیهان فرهنگی: از نظر شما کلاس‏های آقای دکتر فرهنگی چه ویژگی‏هایی داشت؟

دکتر آذری: کلاس‏های استاد از این نظر برای من جذاب بود که ایشان خیلی آکادمیک نبودند. حالا توضیح می‏دهم که این تغبیر یعنی چه، پشت این تعبیر یک فلسفه‏ای هست. آقای دکتر فرهنگی برای ما دانشجویان یک جنبه دوستانه و پدرانه داشتند. خیلی سعی می‏کردند با ما عاطفی، احساسی و حتی هیجانی برخورد کنند. مثلا ما را گاهی به منزلشان دعوت می‏کردند و بعد برای شام ما را نگهمیداشتند، به کتابخانه‏شان می‏بردند و آنجا یا کار مشترکی انجام می‏دادیم، یا گزارش تحقیقاتی می‏نوشتیم. من آنجا دستیارشان می‏شدم و اگر قرار بود مثلا پرسشنامه‏ای پر شود، ما به عنوان دانشجوی محض، در خدمتشان پرسشنامه پر می‏کردیم. البته من این روال را جمعه‏ها برای آقای دکتر ساروخانی هم داشتم و حالا هم هر از گاهی این کار را می‏کنم.

کیهان فرهنگی: آقای دکتر آذری! بخشی از اوقات شما صرف ترجمه و تألیف آثار می‏شده که جایش در ادبیات رشته ارتباطات واقعاً خالی بود. چه انگیزه‏ای شما را به این کار واداشت؟

دکتر آذری: فکر می‏کنم بیش از هر چیز، همین مطلبی که شما خودتان اشاره کردید، احساس کمبود برخی منابع در این رشته و بعد هم عشقی که به این رشته و این کار داشته و دارم. سال‏ها قبل از این‏که من به رشته ارتباطات بیایم، دو پذیرش برایم از آمریکا رسید که بروم رشته ارتباطات را در کشوری که اصولا دانش ارتباطات متعلق به آنهاست، ادامه بدهم، اما دو نفر مانع از رفتن من شدند. یکی آقای دکتر ساروخانی و دیگری آقای دکتر فرهنگی. جناب دکتر ساروخانی به بنده گفتند: من نمی‏گذارم بروی، ما داریم کار دایرة‏المعارف ارتباطات را شروع می‏کنیم و اگر بروی بخشی از ارتباطات نظری ما ناقص می‏ماند. به هر حال، تشویق اساتید و دوستان هم دراین زمینه موءثر بود.

کیهان فرهنگی: تشخیص درستی داشتند. آن زمان کمتر کسی در دانشگاه آزاد دنبال این‏گونه مسایل پردردسر می‏رفت و اگر شما به این مهم نمی‏پرداختید، بخشی از کارها لنگ می‏ماند.

دکتر آذری: این مشکل به خاطر مسایل دیوانسالاری و وقتی بود که کارهای اداری و کاغذبازی دانشگاه از هر مترجم و پژوهشگری می‏گرفت. به هر حال، من از دوره کارشناس ارشد دیگر دانشجوی استاد بودم و با ایشان خیلی هماهنگ شدم.

کیهان فرهنگی: چه درس‏هایی را با استاد گذراندید؟

دکتر آذری: من سه درس با استاد فرهنگی داشتم. ارتباطات غیرکلامی، ارتباطات انسانی و درسی به نام «مدیریت، برنامه‏ریزی و سیاستگذاری‏های ارتباطی»

کیهان فرهنگی: درباره این درس اخیر کمی توضیح بفرمایید.

دکتر آذری: این درس، رسانه‏ها را به عنوان ابزاری در اختیار مدیران تحلیل می‏کرد و مدیریت را به طور کلی علم اشراف بر جریان رسانه، سیاست را متعلق به مدیران و مدیران را متعلق به سیاست می‏دانست. برنامه‏ریزی را هم هایل بین این دو قرار می‏داد.

کیهان فرهنگی: منابع مورد استفاده استاد در این درس چه چیزهایی بود.

دکتر آذری: در این درس آقای دکتر فرهنگی، هم متکی به متون تئوریک غربی بودند و هم آن دسته از متون تألیفی که در ایران منتشر شده بود.

کیهان فرهنگی: جناب آذری! دوره دکتری شما از چه سالی آغاز شد؟

دکتر آذری: دوره دکتری من از سال 76 شروع شد و شش سال طول کشید.

کیهان فرهنگی: چرا اینقدر طولانی؟

دکتر آذری: (با خنده)، یک مقدارش به خاطر این که من صبر زیادی داشتم و مشغول ترجمه چند اثر مهم بودم. یکی همین کتاب «شرام» بود و یکی هم کتاب «اقناع» اثر دانیل اوکیف، که خیلی وقتم را گرفت و سه سال است روی آن کار می‏کنم. آقای دکتر مستودی در جریان کم و کیف فعالیت‏های این دوره بوده‏اند. کار ما در این شش سال با آقای دکتر فرهنگی این بود که تلفیقی از متون کلاسیک ارتباطی و فلسفی را برای رشته ارتباطات تدوین کنیم. زمانی که آقای دکتر فرهنگی سرفصل درس‏ها را می‏نوشتند، من پیشنهاد کردم درسی را هم با عنوان «مبانی فلسفی نظریه‏های ارتباطات» داشته باشیم و برای این منظور، حتی آقای دکتر سمیعی از اساتید فلسفه دانشگاه علامه را برای تدریس این موضوع درنظر گرفتیم.

کیهان فرهنگی: منظورتان فلسفه‏ای است که توجیه‏کننده هر نظریه ارتباطی است؟

دکتر آذری: بله، به این مفهوم که بگوییم پشت هر نظریه‏ای یک فلسفه است. آقای دکتر فرهنگی نظرشان این بود که لفظ فلسفه نباشد، چون ممکن است خیلی‏ها مطلب را مثل مطالب فلسفی خشک و دشوار و دور از ذهن تصور کنند، اما من نظرم این بود که به هر دانشجویی که وارد دوره PH. Dمی‏شود بگوییم پشت هر دیدگاهی، یک بینش فلسفی وجود دارد و اگر نظریه‏پردازی بگوید من فاقد بینش فلسفی هستم، نظریه‏اش را به هیچوجه نمی‏شود پذیرفت.

کیهان فرهنگی: جناب آذری! رساله پایان تحصیلی‏تان در مقطع دکتری چه عنوانی داشت و با راهنمایی چه کسی تدوین شد؟

دکتر آذری: پایان نامه‏ام را با هدایت آقای دکتر فرهنگی تدوین کردم و عنوان آن: «نشانه‏شناسی ارتباطات غیرکلامی در بین کمدین‏های کلاسیک هالیوود» بود. آقای مسعودی هم در جلسه دفاعیه حضور داشتند.

امید مسعودی: بله و با نمره بالایی هم پذیرفته شد.

دکتر آذری: متشکرم. رساله مفصلی است که در دو جلد تدوین شده است.

کیهان فرهنگی: انگیزه شما از چنین پژوهشی چه بود؟

دکتر آذری: آن سال‏ها، طنز بی‏محتوایی در تلویزیون جریان داشت و من مدعی بودم اگر بحث خندیدن و خندانیدن در میان است، در این زمینه، بزرگانی مثل چارلی چپلین، هارولدلوید، باسترکیتون و دیگرانی هستند که حتی در شرایط دشوار، ضمن خنداندن مردم، رسالت اجتماعی- هنری خودشان را هم انجام داده‏اند. یک روز هم در تلویزیون با آقای مدیری، بحث و صحبتی داشتم و به ایشان گفتم: اگر شما یک استودیو را تبدیل به دو استودیو، یا یک نابازیگر را بازیگر کنید، کار بزرگی نکرده‏اید، اما اگر توانستید مثل «مستربین» بدون کلام، در نیم ساعت دولت بریتانیا را تنها با حرکات، نقد کنید هنر کرده‏اید. او کمی سکوت کرد وگفت: جامعه ما در همین حد می‏فهمد! البته، من موافق این حرف نیستم که همیشه مشکل را به جامعه و مردم نسبت بدهیم، ضعف کار خودمان هم هست.

کیهان فرهنگی: جالب این است که آقای مدیری در بین دیگر هنرمندان، خلاق‏ترین آنهاست. آقای آذری! شما در کارنامه تألیف و ترجمه‏تان یک کار مشترک هم با آقای دکتر فرهنگی انجام داده‏اید. لطفا درباره این اثر هم توضیح بفرمایید.

دکتر آذری: البته از نظر خودم، این کار یک اثر جدی نیست، بلکه گردآوری گزیده‏ای از مطالب پراکنده‏ای است درباره ارتباطات؛ یعنی خلاصه‏ای از آنچه که از آغاز تاکنون درباره ارتباطات در ایران نوشته شده، مشتمل بر دیدگاه‏های آقای دکتر معتمدنژاد، آقای دکتر محسنیان راد، آقای دکتر دادگران و دیگر اساتیدی که در این عرصه‏اند. این کار تألیفی را ما برای سازمان سنجش انجام دادیم. آقای دکتر سوهانی و دیگران از ما خواستند که برای دوره کارشناسی ارشد ارتباطات، مأخذ مطالعه‏ای همراه با ارجاعات (رفرنس‏ها) به دست بدهیم و این کار از آب درآمد!

کیهان فرهنگی: آقای دکتر فرهنگی! حضرت عالی تبلیغات انتخابات اخیر را از منظر جامعه‏شناسی و ارتباطات چگونه دیدید و اصولا تبلیغات تا چه حد می‏تواند بر مردم و ما آراء آنها موءثر باشد؟

دکتر فرهنگی: واقعیت این است که تبلیغات خیلی زیاد روی ما تأثیر می‏کند. همین که در انتخابات دیدیم. خیلی زیبا می‏توانند روی ما کار کنند، چون خیلی راحت احساسات و عواطف ما برانگیخته می‏شود، طوری که من و شما را در این سن و سال یک کودک 7-8 ساله می‏تواند چنان به گریه بیاندازد که حد ندارد! ولی در یک فرهنگ خردگرای آلمانی، اصلا چنین چیزی شدنی نیست. مرحوم دکتر مصدق وقتی به لاهه رفت و گریه کرد. تمام مطبوعات غرب تیتر زدند که نخست‏وزیر 70 ساله ایران گریه کرد! اصلا برایشان عجیب بود که یک پیرمرد سیاستمدار چرا باید آنجا گریه کند؟! در چهارچوب فرهنگ آنها، گریه جایی ندارد. در آمریکا حتی سناتوری که مقابل دوربین به خاطر دیدن صحنه‏ای اشک در چشمش جمع شده بود، کرسی نمایندگی‏اش را از دست داد! درحالی که اینجا، کار برعکس است.

کیهان فرهنگی: البته انتخابات اخیر ما خلاف آن را ثابت کرد. آقای هاشمی فیلم تبلیغاتی دومش سراسر مصیبت‏نامه بود! در حالی که فیلم رقیبش چنین نبود.

دکتر فرهنگی: آن فیلم را بد تهیه کرده بودند. در کل من معتقدم که جامعه ما، جامعه‏ای عاطفی است. ببینید! در 28 مرداد سال 32 من ده ساله بودم و خانه ما پل چوبی نزدیک میدان امام حسین فعلی بود. مرکز متینگ هم همانجا در میدان فوزیه سابق و امام حسین فعلی بود. پدرم آن روز در منزل را بست که ما بیرون نرویم، من با پسرعمه‏ام پشت بام رفتیم و از آنجا نظاره‏گر مردم و مأموران بودیم. من به چشم خودم دیدم که مردم ساعت 5/10 صبح به نفع دکتر مصدق شعار می‏دادند و ساعت یک بعدازظهر همان روز، همان‏ها علیه مصدق و به نفع شاه، شعار می‏دادند!

کیهان فرهنگی: این حرکت مردم باید از نظر جامعه‏شناسی تحلیل بشود.

امید مسعودی: آنجا تعقل و منطق خیلی نقش نداشته.

کیهان فرهنگی: ما معتقدیم که مردم ما مردمی ثابت‏قدم‏اند. ببینید! 25 سال از پیروزی انقلاب گذشته است و مردم ما هنوز با همان شوروحال آغاز انقلاب به خیابان‏ها می‏آیند و با شرکت در انتخابات و انتخاب آقای دکتر احمدی‏نژاد، نشان می‏دهند که همان مردم 25 سال پیش‏اند که با آرمان‏های اسلامی عهد بستند. نباید مردم را متهم کنیم، باید بررسی کنیم ببینیم در فاصله قیام حماسی مردم در سی تیر سال 31 تا 28 مرداد سال 32 چه وقایع و عملکردهای اشتباهی، مردم را به چنان عکس‏العملی واداشته بود؟ اگر هم در جایی دیدیم معیارهای سنجش جواب نمی‏دهد، باید در درستی معیارها شک کرد، نه در حرکت مردم. کسی از دانش جامعه‏شناسی برخوردار است که بتواند آینده را پیش‏بینی کند و اگر جواب نداد، دانش او متهم است، نه حرکت مردم.

امید مسعودی: معیار، درست است. متغیرها و عوامل خیلی زیادی در یک واقعه یا موضوع نقش دارند، عواملی که خیلی از آنها را نمی‏شناسیم.

کیهان فرهنگی: یک مشکل عمده ما این است که معیارهایمان را از غرب می‏گیریم، مسأله‏ای ممکن است در غرب هنجار باشد و برای ما ناهنجاری، آن وقت به جای این که اشکال را متوجه معیار غربی کنیم، متوجه مردم خودمان می‏کنیم! باور کنید اگر این انتخابات با این ویژگی‏ها در یکی از جوامع غربی اتفاق افتاده بود، اساتید جامعه‏شناسی، روان‏شناسی و نظریه‏پردازان ارتباطات، می‏آمدند و آن را تحلیل می‏کردند و تسلیم امر واقع می‏شدند و می‏گفتند: ما باید دانش خودمان را تصحیح کنیم.

دکتر فرهنگی: ببینید! من فکر می‏کنم داریم به همان جایی می‏رسیم که من می‏خواهم؛ ما یک مجموعه عناصری داریم که فرهنگ ما را می‏سازد. منظورم فرهنگ مکتوب نیست. در فرهنگ مکتوب، ما هیچ مشکلی نداریم. من همیشه می‏گویم ما دو نوع فرهنگ داریم، فرهنگ مکتوب و فرهنگ معمول. فرهنگ معمول یعنی همان چیزی که در جامعه جریان دارد. خب، در این شرایط چه باید بکنیم؟ من معتقدم که باید با دانش جامعه‏شناسی، مسایل را با توجه به ویژگی‏های فرهنگ خودمان تحلیل کنیم.

کیهان فرهنگی: آقای دکتر فرهنگی! آیاجامعه‏شناسی، دانشی جهانشمول است یا نه؟

دکتر فرهنگی: هست، یک بخش آن هست و یک بخش‏اش نیست. البته، تفاوت‏های فرهنگی هم همواره در جوامع مختلف وجود دارد.

کیهان فرهنگی: درست است، ما باید تفاوت را بشناسیم و تحلیل کنیم.

دکتر فرهنگی: ببینید! یک بخش از رفتارهای ما، مبتنی بر فرهنگ است و آنجا، ما با دیگران متفاوت خواهیم شد، اما یک بخش از رفتارهایمان اصلا «کالچرال بیس» نیست، فرهنگی نیست و در آن بخش با دیگران یکی هستیم و جزو اصول است. جزو اصول موضوعه است.

کیهان فرهنگی: بالاخره در جامعه‏شناسی ما با موجودی به نام انسان- انسان در اجتماع- و در جمع سروکار داریم و انسان‏ها مشابهاتی دارند و دارای نیازهای ثابتی هستند.

دکتر فرهنگی: دقیقا، آنجا که «کالچرال بیس» می‏شود، جامعه‏شناس خیلی دقیق و عمیق باید فرهنگش را بشناسد. اگر فرهنگش را نشناسد، به اشتباه خواهد افتاد. کما این که در اکثر موارد، یکی از ضعف‏هایی که روشنفکران ما داشتند این بود که روی فرهنگ و قواعد فرهنگی خوب کار نکرده‏اند؛ توجه می‏کنید! فقط آمده‏اند روی اصول موضوعه جامعه‏شناسی کار کرده‏اند. بنابراین، دچار خطا شده‏اند. آقای مستودی به نکته خیلی خوبی توجه کردند. ببینید! یک پدیده اجتماعی که اتفاق می‏افتد، صدها مسأله در آن دخالت دارد. بخشی از آنها قابل کنترل است و بخشی هم عواملی هستند که غیرقابل کنترل‏اند.

امید مسعودی: اصلا آنها را نمی‏شناسیم.

دکتر فرهنگی: بله، اصلا نمی‏شناسیم. وقتی در قلمرو فرهنگ وارد می‏شویم، ابهام‏های فراوانی می‏بینیم. آنجاست که محقق باید برود روی فرهنگ خودش کار کند.

خانم بیات: با عرض معذرت از استاد فرهنگی که خدمتشان تلمذ می‏کنم، من فکر می‏کنم جامعه‏شناسی در کشور ما یک اشکال عمده دارد و آن این است که یکی از اصول جامعه‏شناسی در آن رعایت نمی‏شود. خب، یکی از اصول این است که ما در تحلیل جامعه‏شناسانه از پدیده‏ها همیشه باید فارغ از ارزش‏ها و ذهنیت‏ها، مسایل و پدیده‏ها را تحلیل کنیم. متأسفانه این امر در کشور ما رعایت نمی‏شود.

کیهان فرهنگی: در غرب چطور؟

خانم بیات: در غرب هم نسبت به ما همین طور عمل می‏شود، یعنی اول جامعه‏شناس آنها، معنا را می‏دهد، بعد تحلیل می‏کند! درحالی که جامعه‏شناس باید اول تحلیل کند، بعد معنای خودش را پانوشت بزند و مثلا بگوید من این بخش از اتفاقی را که در فلان کشور افتاده قبول ندارم، اما تحلیل علمی و جامعه‏شناسانه این را نشان می‏دهد. دودوتا، چهارتاست و اشکال ما این است که شخصی که مثلا فرد Aرا دوست دارد، نمی‏خواهد نتیجه مخالف نظر خودش را بپذیرد، این است که مردم را متهم می‏کند، یا به چیزهای دیگر ایراد می‏گیرد. ببینید! ارتباط به طور کلی یعنی ردوبدل کردن معنا و پیام. حالا باید تحقیق کرد که در آن چند ساعت نیمروز 28 مرداد سال 32 چه اتفاقی افتاد؟ تمام جریان‏های اجتماعی باید تحلیل بشود، چه معنایی ردوبدل شد، که نتیجه دگرگون شد؟ اینجا دیگر کاری به ارزش‏ها نداریم، هر اتفاقی که در جامعه می‏افتد، فارغ از ارزش‏ها باید ببینیم چه معنا و پیامی ردوبدل شد که آن اتفاق افتاد؟

کیهان فرهنگی: آقای دکتر فرهنگی! یکی از تفاوت‏های فرهنگ ما با دیگران که اتفاقا مورد مطالعه حضرت عالی هم باید باشد، این است که فرهنگ میان فردی ما، قوی‏تر از دیگران است. شاید کمتر کشوری این قوت و قدرت را در فرهنگ میان فردی خودش داشته باشد. رسانه‏ها همیشه «آماری» مطالعه می‏کنند و می‏گویند: ما عقب افتاده‏ایم! در حالی که مردم ما، سیاسی‏تر از مردم جاهای دیگرند و این خلاف آن آماری است که آنها می‏گیرند. آگاهی و اطلاع مردم از کانال دیگری منتقل می‏شود و آن کانال‏ها را باید حرمت بداریم و دستکم به اندازه فرهنگ مکتوب برایش ارزش و اهمیت قایل بشویم. البته فرهنگ مکتوب، کارکردهای خودش را دارد- چون ماندگاری دارد- اما فرهنگ شفاهی هم دارای کارکرد خاصی است. در این مورد حضرت‏عالی چه نظری دارید؟

دکتر فرهنگی: درست است، اما من فکر می‏کنم اگر ما ابعاد مثبت فرهنگ خودمان را- یعنی همین فرهنگی که حالا داریم- حفظ نکنیم و روی آن کاری انجام ندهیم، زمینه بین‏المللی به لحاظ تکنولوژیکی بسیار مستعد است که فرهنگ ما به زوال کشیده شود و خاموش شود. ببینید! الان استاد در کلاس درس از دانشجویان می‏پرسد: چند نفر از شما مثنوی مولانا را خوانده‏اید؟ شاید هیچ کس! چند نفر شاهنامه را خوانده‏اید؟ شاید هیچ کس، اما می‏بینید، که فلان فیلم غربی را، همه دیده‏اند! در نتیجه می‏بینیم زمینه مساعد و مستعد است که آرام آرام فرهنگ غربی جایگزین فرهنگ و مناسبات و ارتباطات ما بشود. با این وجود، من همیشه می‏گویم: فرهنگ ما توانمندی‏هایی دارد، که اگر به دست افراد ذی‏صلاح بیافتد، خوب می‏توانند از آن استفاده کنند تا هویت ما محفوظ بماند.

خانم بیات: اجازه بدهید من هم از منظری جامعه‏شناسانه بحثی را در این زمینه مطرح کنم. شما اشاره‏ای به ارتباطات میان فردی (اینترپرسونال) کردید. در فرهنگ ما، علی‏الخصوص در حوزه‏ها و مباحث‏طلبگی هم این ارتباط بسیار قوی است. در گفت وگوی میان فردی «اقناع» کار را پیش می‏برد، به خصوص اگر اقناع در موضوع هویت باشد، گیرندگی قوی است. مثل بحث‏هایی که امام صادق(ع) یا امام رضا(ع) با منکران یا بی‏باوران داشتند. در فرهنگ رسانه‏ای امروز، «اجماع»، جای «اقناع» را گرفته، یعنی سریعا بر سر چیزی اجماع حاصل می‏شود. به همین دلیل «فرهنگ» خوب یابد، سریعا می‏تواند شکل بگیرد. البته به شرطی که منبع اصلی پیام‏دهندگی دارای هویت باشد. ما باید روی این موضوع کار کنیم که بتوانیم از تکنولوژی‏های روبه پیشرفت حسن استفاده کنیم تا هویت و تمدن و فرهنگ اسلامی خودمان را تقویت کنیم. خطر این است که نسل‏های جدید ما از حالت اقناعی به حالت اجماعی می‏رسند. چاره هم در تقویت فرهنگ خانواده است.

کیهان فرهنگی: خوشبختانه یکی از ویژگی‏های مهم جامعه ما این است که با هر محرم و رمضان، یعنی سالی دوبار یک تصحیح و پالایش در فرهنگمان ایجاد می‏شود و یک فرهنگ اقناعی احساس متعالی، جامعه را پوشش می‏دهد و کژی‏ها و ناهنجاری‏ها را تا حد بسیار زیادی اصلاح می‏کند.

خانم بیات: همین طور است، اما باید با شیوه‏هایی تاثیر مطلوب این دو ماه را در اصلاح و تربیت و بازیابی هویت اسلامی- انسانی و بازگشت به ارزش‏ها را با راهکارهای فرهنگی- هنری و تبلیغی ماندگارتر و اثربخش‏تر کنیم.

کیهان فرهنگی: درست است، برای این کار البته برنامه‏ریزی لازم است، اما معتقدیم ملت ما باهمین وضع موجودش هم بسیار نیرومند است. البته گاهی تحت تاثیر القائات و تبلیغات داخل و خارج آسیب می‏بیند و انحراف از مسیر ایجاد می‏شود، ولی این آسیب را ملت‏های دیگر و از جمله آمریکا هم می‏بینند. حالا آنها ممکن است لفظ آسیب را به کار نبرند، اما شما دقت کنید همین کتاب «مثنوی» مولانا که قدری هم در بین ما مهجور افتاده و آن چنان که انتظار داریم مطرح نمی‏شود، در آمریکا به تیراژ 14میلیونی رسیده است! یا ترجمه قرآن حکیم خانم دکتر صفارزاده، بارها و بارها در تیراژ وسیع در آمریکا چاپ زیراکسی شده است. این امر نشان می‏دهد که ما برای ارایه به جهان، پیام داریم.

امیر مسعودی: در مورد «معنا» و انتقال آن که خانم بیات فرمودند، نکته‏ای هست که باید عرض کنم. بعضی از نظریه‏پردازان ارتباطات معتقدند که معنا اصلا منتقل شدنی نیست.

خانم بیات: منظور من از «معنا»، «پیام» بود. البته، این به این مفهوم نیست که در پیام، معنا وجود ندارد. در پیام هم معنا هست، همان طور که حضرت امام محور ارتباطاتشان در پیام‏ها «معنا» بود و معنا را هم به ما منتقل می‏کردند.

امیر مسعودی: بهتر است بگوییم معنا را در ما زنده می‏کردند، با کدها و رمزهایی که می‏فرستادند.

بیات: یک مشکل ما این است که چون برخی از دانش‏ها، به ویژه جامعه‏شناسی و ارتباطات در غرب شکل گرفته‏اند، ما چارچوب‏ها را از غرب می‏گیریم و به خودمان اجازه نمی‏دهیم تغییراتی در آن چارچوب با دیدگاه خودمان ایجاد کنیم. درست است که در کدهای اصلی آن دانش‏ها نمی‏توان کاری کرد. اما متاسفانه ما در فروع و جزییات هم اجتهاد نمی‏کنیم.اگر جامعه‏شناس غربی حرفی زده که ناشی از دیدگاه جدایی دین از سیاست در فرهنگ آنهاست، ما نباید همان حرف را ملاک و معیار بگیریم. ما وقتی جامعه‏شناسی ارتباطات حضرت امام را مطالعه می‏کنیم می‏بینیم ایشان توانسته‏اند «معنا» را هم ضمن پیام منتقل کنند و به ما برسانند که می‏شود در جامعه بود، سیاسی هم بود و در عین حال، عارفانه زندگی کرد. یعنی پیام می‏تواند بار معنوی- اجتماعی توامانی داشته باشد. امام خمینی(ره) مادیت و معنویت، دین و سیاست، همه را برای زندگی و زیست انسان به صورتی متعادل ارایه می‏کردند، اما اجازه نمی‏دادند یکی بر دیگری تفوق داشته باشد، چون تفوق هر یک، انسان را از تعادل خارج می‏کند.

امیدمسعودی: به خاطر همین ضعف‏هاست که من فکر می‏کنم اساتید باید بیایند و در مقابل نظریات جامعه‏شناسان غربی نظریه بدهند.

خانم بیات: من هم در همین زمینه کار می‏کنم.

امید مسعودی: متاسفانه آن اندازه که سعی کرده‏ایم در ترجمه آثار و نظریات غربی‏ها کوشش کنیم. همت نکرده‏ایم که زمینه را برای ارایه نظریات جدید خودمان و تولید دانش فراهم کنیم.

کیهان فرهنگی: یا حتی در بعضی امور مربوط به علوم انسانی اجتهاد کنیم.

امیر مسعودی: بله، اجتهاد کنیم. متاسفانه در بیشتر کارهایی هم که انجام می‏دهیم، فاقد مبانی نظری هستیم و این نقیصه باید جبران شود.

خانم بیات: به شرطی که جامعه‏شناسی علمی و فرهنگی خودمان را پیدا کنیم. این که ما جامعه‏شناسی غربی را بگیریم و بومی کنیم خطرناک است. البته جامعه‏شناسی می‏تواند به همه کشورها مربوط باشد. اما وقتی می‏گوییم جامعه‏شناسی غربی، نمی‏شود آن را بومی کرد؛ همان طور که جامعه‏شناسی اسلامی را نمی‏توان غربی کرد.

امید مسعودی: بله. باید روش‏شناسی و نظریاتش را استخراج کرد.

خانم بیات: اگر همت کنیم می‏توانیم کار کنیم. ببینید! اصولی در جامعه‏شناسی هست که در هر جا می‏شود آن را به کار برد- ایرانی- غربی ندارد. با آن اصول می‏شود انتخابات خودمان را جامعه‏شناسی کنیم، اما نظریه‏های جامعه‏شناسی را نمی‏توانیم بومی کنیم. حرف من این است که با اصول جامعه‏شناسی می‏توانیم واقعیت‏های اجتماعی هر کشور را با توجه به بینشی که آن واقعیت را به وجود آورده، مطالعه کنیم و به یک چیزهایی برسیم و این در کشور ما، ضعیف است.

کیهان فرهنگی: آقای دکتر آذری! خوب است دیدگاه حضرت عالی را هم در این زمینه داشته باشیم.

دکتر آذری: من همیشه گفته‏ام که ما تا آنجا می‏توانیم اندیشه‏های غربی را ترویج کنیم که مدل عمومی‏اش را بتوانیم در جامعه بسازیم. خانم بیات فرمودند: نمی‏شود از تئوری‏های غربی زیاد استفاده کرد، چون آن تئوری‏ها بیشتر هنجار جامعه آنهاست نه ما، تا اینجا درست و قبول دارم، اما معتقدم در بعضی موارد می‏شود از آنها استفاده کرد. مثلا در جریان انتخابات اخیر و انتخاب جناب آقای دکتر احمدی‏نژاد، من سه نظریه را واقعا قابل طرح می‏دانم یکی «نظریه کاشت» از جرج گربنر درباره تاثیر خلوص در پیام که در دیدگاه آقای دکتر احمدی‏نژاد دیده شده و شاهد بودیم که پیام چقدر می‏تواند در دل مردم نفوذ کند، به شرطی که از دل این پیام خلوص بیاید، صداقت و شفافیت و یکرنگی بیاید. نظریه دوم، «نظریه مارپیچ سکوت» خانم نئومن بود. ما شاهد بودیم که عده‏ای برای این که آراء آقای دکتر احمدی‏نژاد بالا بیاید خاموش شدند. چه زمانی خاموش شدند؟ زمانی که کارگزاران و اصلاح‏طلبان وسط آمدند و آقای هاشمی را با تمام سوابق درخشانی که در انقلاب داشتند، مطرح کردند. شما CDهای تبلیغی ستادهای آقای هاشمی را که دیده بودید، شما می‏دیدید که همین نوجوانهای 12-13 ساله تا افراد حداکثر 30 ساله، به شدت آن CDها را تبلیغ می‏کردند. خانم نئومن می‏گوید: این حرکت تبدیل‏به یک حرکت مارپیچی می‏شود.

کیهان فرهنگی: محتوای آن CDها چه چیزی بود و از نظر خانم نئومن و اصول تبلیغ، چه چیزی را اثبات می‏کرد؟

دکتر آذری: این CDها با محتوای «تأثیر سابقه بر تعهد فعلی» بود، یعنی تأکید بر سابقه آقای هاشمی در انقلاب. خانم نئومن می‏گوید: اینجا دیگر مطرح نیست که این نوجوان یا جوان تبلیغ‏کننده فرزند کیست و چه پایگاه اقتصادی دارد، آنها قبول کرده‏اند که اگر مثلا آقای هاشمی سر کار بیاید چه بسا از آنها حمایت کند. سومین نظریه «نظریه رسانه‏ها و فرهنگ توده‏وار» بود که من خیلی به آن اعتقاد دارم. یعنی رسانه‏های ما، واقعاً به جا و درست عمل کردند. حالا تحقیق آقای آزاد در این مورد و در پایان‏نامه کارشناسی ارشد، دارد تدوین می‏شود.

کیهان فرهنگی: رسانه‏ها نفرمایید، رسانه‏ها مختلف بودند. صدا و سیما یک نوع عمل کرد، مطبوعات، نوع دیگر. شاید بیش از 30 نشریه بود که به آقای دکتر احمدی‏نژاد بد می‏گفتند و تنها یک روزنامه کم‏تیراژ به صراحت از ایشان حمایت می‏کرد. شما دیدید، که مطبوعات و برخی از روشنفکران چه حجم انبوهی از اتهامات واهی را به آقای دکتر احمدی‏نژاد نسبت دادند و چه پیشداوری‏ها و قضاوت‏های عجولانه، مغرضانه و سخیفی درباره ایشان کردند. این‏که مثلا می‏خواهند قبرستان زنانه را از قبرستان مردانه جدا کنند! یا قرار است از این پس پیاده‏روها را زنانه- مردانه کنند! یا در دانشگاه‏ها قرار است چنین و چنان بشود. جالب بود که آنها پس از طرح این شایعات، دروغ خودشان را امری مسلم گرفته و به دفاع پرداخته بودند که مثلا چنین چیزهایی چقدر بد است! و یا به چه دلیل می‏خواهند چنین کاری بکنند؟ و این اسلام طالبانی است و از این قبیل حرف‏ها. باید اعتراف کنیم که صدا و سیما تقریباً بی‏طرف عمل کرد.

دکتر آذری: درست است ببینید! من همیشه گفته‏ام که بین نخبگان، روشنفکران و رسانه‏ها فاصله‏هایی وجود دارد. من رسانه‏ها را در رأس قرار می‏دهم، ضلع پایین سمت راست نخبگان و ضلع پایین سمت چپ روشنفکران. در دل این مثلث، مخاطب قرار دارد. خود مخاطب هم یا در اجتماع (کامیونیتی) است، یا در جامعه (سوسادیتی)، جایی که خیلی بسیط و گسترده است و آنجا فرهنگ و ارزش‏ها را داریم که در کنش و واکنش‏اند. حالا اگر ما این را بپذیریم. در یک طبقه پایین‏تر، متن یا جمع را داریم، توده خاصی که از نخبگان یا روشنفکران تغذیه فکری می‏کنند و در کنار آنها، همگان، عامه مردم (پابلیک) را داریم که طیف وسیعی هستند از پزشکان، صنوف بازاری و غیربازاری و قشرهای دیگر جامعه، که اینها به نوعی با قشرهای نخبه و روشنفکر جامعه در ارتباطاند. اما تا نخبه و روشنفکر جامعه، زبان مردم جامعه را نداند و تا نتواند از آن فیلترهای ارتباطی پیامش را عبور بدهد، نمی‏تواند در آنها نفوذ کند. یعنی همین اتفاقی که برای آقای دکتر احمدی‏نژاد افتاد. علت عمده‏ای که آقای دکتر احمدی‏نژاد مورد پذیرش مردم قرار گرفت، به این دلیل بود که واقعاً از جنس مردم بود. یعنی مردم فکر می‏کردند او مثل آنها زندگی می‏کند و زندگی ساده‏ای دارد و با جنس مردم هماهنگ است.

کیهان فرهنگی: خانم بیات! گرچه شما فعلا در مسوولیت نمایندگی مردم در مجلس شورای اسلامی هستید و کار سیاسی می‏کنید، اما مردم شما را به اعتبار تحصیلاتتان در جامعه‏شناسی و همینطور مشاغلی که در گذشته داشته‏اید، شخصیتی فرهنگی می‏شناسند، سوءال این است که آیا شما به عنوان جامعه‏شناسی که دستی هم در سیاست دارد، نتیجه انتخابات اخیر را پیش‏بینی می‏کردید؟

خانم بیات: همانطور که می‏دانید من خودم در این زمینه ابتدا کاندید بودم و تا مرحله‏ای هم مصاحبه‏های متعددی به زبان انگلیسی با خبرگزاری‏های بزرگ انجام دادم. چند گفت‏وگو هم با خبرگزاری‏های خودمان داشتم و می‏توانم بگویم حداقل حسن این کار، تبیین درست مواضع نظام اسلامی ما برای کسانی بود که تصویرهای نادرستی از جمهوری اسلامی، دولتمردان، مسایل حقوق بشر، حقوق زنان و نهادهای ما در ذهن داشتند که خوشبختانه تا حد زیادی با آن مصاحبه‏ها، اصلاح شد. وقتی با اعلام اسامی افراد واجدشرایط، فضای تبلیغ افراد مشخص شد، پیش‏بینی من این بود که آقای هاشمی و آقای دکتر احمدی‏نژاد پیش خواهند بود. حالا اول و دومش را نمی‏دانستم. این نکته را هم همین‏جا اضافه کنم که اگر جز آقای هاشمی رفسنجانی، کاندید دیگری با آقای دکتر احمدی‏نژاد به دور دوم می‏رسید و در نهایت رأی نمی‏آورد، مسایل اجتماعی ما بغرنج می‏شد. متانت آقای هاشمی به دلیل همان شخصیتی که دارند، باعث شد که این مرحله را با آرامش سپری کنیم. اگر خدای ناکرده افرادی که خیلی تند بودند، نفر دوم می‏شدند و برنده نمی‏شدند، واقعاً فاجعه ایجاد می‏کردند. این نعمتی از طرف خداوند بود که این دو نفر به مرحله دوم برسند.

کیهان فرهنگی: مسایل تبلیغاتی را در این دوره چگونه دیدید؟

خانم بیات: ببینید! همانطور که می‏دانید، «پروپاگاندا» هفت اصل یا ویژگی دارد:

برچسب زدن، تأمین جذابیت، انتقال پیام، استفاده از توده مردم و هدایت فکری آنها، دقت در مشکلات مردم، شهادت دادن- یعنی شخص معتبری بیاید و بگوید من این شخص یا کالا را قبول دارم- چاپ کارت‏های یک دست و هجوم برای سوار شدن جهت حرکت، یعنی یک کار توده‏ای. تفاوت آقای دکتر احمدی‏نژاد و آقای هاشمی‏رفسنجانی در این بود که آقای دکتر احمدی‏نژاد خودشان این ویژگی پروپاگاندا را به عهده گرفتند- حالا آگاهانه یا غیرآگاهانه- اما آقای هاشمی این امور را به عهده اطرافیانشان گذاشتند. این یکی از تفاوت‏های تبلیغی و در عین حال از ویژگیهای انتخاباتی این مرحله بود. ما بایدقبول کنیم که آقای هاشمی شخصاً می‏توانستند با شفاف‏سازی‏ها، توضیح و نقد گذشته‏ها، در رأی مردم اثر مستقیم بگذارند اتفاقاً من جزو کسانی هستم که روز بیست و هفتم خرداد خدمت آقای هاشمی بودم، سه بار هم نوشته خدمتشان دادم و یک هفته قبل از انتخابات به ایشان گفتم: این عوامل باعث شکست شما خواهد شد و دقیقاً همانطور شد. بله کسانی مثل من بودند که قضایا را پیش‏بینی می‏کردند. من به آقای هاشمی عرض کردم اگر مواردی را رعایت نکنید، رأی نخواهید آورد. در مرحله دوم هم خدمتشان رفتم، گفتم: این شش میلیون رأی شما، رأی عاشقانه مردم به انقلاب است، چون مردم شما را به عنوان یک فرد شاخص انقلاب و برگی از تاریخ انقلاب اسلامی می‏شناسند و قبول دارند. البته، حالا هم که ایشان رأی نیاورده‏اند شخصیت‏شان به هم نریخته است- به ایشان عرض کردم: بعضی اعلام حمایت‏ها ممکن است به ظاهر اینطور بنظر برسد که آراء شما را زیاد می‏کند، اما در واقع آراء شما را کم خواهد کرد.

کیهان فرهنگی: به نظر شما علت پیروزی آقای دکتر احمدی‏نژاد در انتخابات اخیر، از منظر جامعه‏شناسی و ارتباطات چه چیزهایی بود؟

خانم بیات: ببینید! وقتی مردم از کسی پیام را بگیرند که قرار است وضع موجود عوض بشود، به او رأی می‏دهند. این پیام را آقای دکتر احمدی‏نژاد خوب به مردم دادند و خوب نتیجه گرفتند، اما آقای هاشمی نتوانستند، چون اطرافیانشان تصمیم می‏گرفتند. این یکی از ویژگی‏های مهم جامعه‏شناسی این انتخابات بود که خیلی حرف توی آن است. آقای احمدی‏نژاد توانستند به خوبی فضاهای فکری و مشکلات کشور را تحلیل و بیان کنند. زندگی ساده، شفافیت ذهنی، زبان ساده و راحت و رفتارهای مدیریتی ایشان، چیزهایی بود که مردم می‏توانستند ببینند و درک کنند و نسبت به ایشان گرایش پیدا کنند. نکته مهمتر این‏که آقای احمدی‏نژاد در این موارد خودش فعال شد، نه اطرافیانش، و این یکی از عوامل مهم پیروزی ایشان بود.

کیهان فرهنگی: خانم بیات، همانطور که می‏دانید در مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری اتفاقات مهمی پیش آمد که در آراء مردم هم تأثیر گذاشت. این دوره را چگونه تحلیل می‏کنید؟

خانم بیات: در مرحله دوم، گرایشات مختلفی که سراغ آقای هاشمی آمدند، مردم را ترساندند که ما می‏خواهیم وضع موجود- هشت سال گذشته و حزب مشارکت- تمام بشود، نکند آقای هاشمی بیاید و به چند نفر از کسانی که سابقه خوبی ندارند، نمره بدهد و دوباره وضع هشت سال گذشته به نوعی دیگر تکرار بشود و مجدداً کارگزاران و مشارکتی‏ها بیایند و ایفای نقش کنند.

در مرحله دوم انتخابات، در عین حال که شخصیت و آراء آقای دکتر احمدی‏نژاد رشد می‏کرد، آراء آقای هاشمی به دلیل اظهارنظر کارگزاران، مشارکتی‏ها و گرایش‏های روشنفکری، تخریب می‏شد. البته، من آمدن بعضی‏ها به سوی آقای هاشمی در دوره دوم را صادقانه نمی‏دانم.

کیهان فرهنگی: روشنفکران و جریان اپوزیسیون داخلی برای اظهار تمایلشان نسبت به آقای هاشمی رفسنجانی ظاهراً یک توجیه عقلی داشتند، این که از بین دو نفری که به دور دوم آمده بودند، آقای هاشمی به سود آنهاست و در حقیقت آنها با آثار و گفتارشان اعلام می‏کردند که این کاندیدا برای ما بهتر است.

خانم بیات: بله، ولی مردم هم این تشخیص را دادند که «این برای انقلاب بهتر است»، مرجح است بر «این برای ما بهتر است» یعنی همان حرفی که از طرف روشنفکران گفته می‏شد. البته آقای هاشمی در این مرحله هم می‏توانستند توضیح بدهند و قضایا را شفاف کنند و خودشان شخصاً تصمیم بگیرند و عمل کنند، ولی نکردند. مردم هم از آن گرایش‏های یک شبه- دو شبه روشنفکران نگران شدند و خیلی ترسیدند، ترس از این‏که مبادا همان‏ها که در انتخابات مجلس ششم با کارها و تبلیغاتشان آقای هاشمی را نفر سی‏ام مجلس کردند و به ایشان القاب و برچسب‏های بدی زدند و حالا پس از هشت سال، یک شبه نظرشان به ظاهر عوض شده، سرکار بیایند و هر وقت خواستند، با تبلیغات وسیع و پردامنه‏شان شخصیت آقای هاشمی را خراب کنند و او را کنار بگذارند. این خیانت از بعضی از آن افرادبعید نبود. مردم تحلیلی قوی داشتند و از این‏که دوباره ضرر کنند و یک شخصیت مبارز را با حمایت کسانی سرکار بیاورند که یک نوبت چهره او را با اتهامات و برچسب‏ها خراب کرده بودند، وحشت داشتند. به نظر من تحلیل وقایع دو شب آخر دور دوم انتخابات خیلی مهم است و می‏تواند برای آینده کشور رهگشا باشد.